فهرست

[موضوع: فقه/نکاح/مبحث نگاه 2](#_Toc165909488)

[پیشگفتار 2](#_Toc165909489)

[نکته ششم 2](#_Toc165909490)

[وجوه تعمیم خطاب آیه به صبیه 3](#_Toc165909491)

[وجه اول 3](#_Toc165909492)

[وجه دوم 3](#_Toc165909493)

[نکته هفتم 5](#_Toc165909494)

[وجه اول 5](#_Toc165909495)

[وجه دوم 5](#_Toc165909496)

[نکته هشتم 7](#_Toc165909497)

[نکته نهم 8](#_Toc165909498)

# موضوع: مبحث نگاه/ استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی

# پیشگفتار

فرع و مقام سومی که مطرح شد نگاه صبی و صبیه ممیز به زنان و مردان بالغ بود. عرض شد که گرچه اینجا غالب بلکه شاید اتفاق انظار بر نظریه جواز هست، به دلیل حدیث رفع قلم و اشتراط تکالیف به بلوغ، اما در نقطه مقابل این نظریه مرحوم نراقی در مستند فرموده‌اند این نگاه اشکال دارد.

نگاه صبی ممیز به زن و مرد بالغ حرام است، این نظر وجهی برای آن ذکر نشده است جز همان آیه شریفه ۵۸ سوره نور، آیه این‌طور بود که **﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ وَالَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ﴾** تا آخر آیه.

این آیه گرچه ابتدا خطاب به مؤمنان است یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا است که اگر همین بود حمل بر بلوغ می‌شد، چون همه تکالیف مشروط به بلوغ است اما بعد به صورت امر غائب تکلیفی را بر عهده بردگان و افرادی که به حد بلوغ نرسیده‌اند قرار داده است. با این بیان که لِیَسْتَأْذِنْکُمُ باید اذن بگیرند، کسانی که بردگان شما هستند و کسانی که به حد حلم نرسیده‌اند، در روز سه بار باید اذن بگیرند؛ **﴿مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ﴾**، **﴿حِینَ تَضَعُونَ ثِیَابَکُمْ مِنَ الظَّهِیرَةِ﴾**، **﴿وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ﴾**، **﴿ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَکُمْ﴾** این تکلیف آن‌ها به اذن گرفتن بود و در اوقات خلوت و در امکنه‌ای که معد برای خلوت هست و وجه آن هم حرمت نگاه به عورات است که الزام شده است به اذن گرفتن.

با این مقدمات استدلال به این آیه شده بود.

دیروز به جهاتی در آیه شروع کردیم و فکر می‌کنم پنج مطلب را ذیل آیه بیان کردیم که از موارد الغاء خصوصیت و انصراف و امثال اینها بود.

دو سه مطلب کوتاه دیگر عرض می‌کنیم تا به نکته اصلی آیه که آن مبنای استدلال و تمامیت استدلال است می‌پردازیم.

# نکته ششم

این است که در آیه ضمائر که فاعل برای استیذان قرار گرفته است و صیغه استیذان امر غائب قرار گرفته است ضمائر مذکر است و اینجا سؤال می‌شود خطابی که متوجه ممیز است آیا اختصاص به صبی ممیز دارد یا اینکه شامل صبیه هم می‌شود؟

یعنی آیه خطاب به صبی‌ها و پسرهای ممیز دارد که نگاه نکنید یا اینکه شامل دختران هم می‌شود؟

آیه را مستحضرید که این‌جور است **﴿لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ﴾**، این یعنی عبید و به ظاهر شامل اماء نمی‌شود و بعد **﴿الَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ﴾** باز ضمیر مذکر است و صبی را در برمی‌گیرد.

این قدر متیقن است که بنا بر آنچه اینجا استشهاد شده است اگر تمام بدانیم صبی و پسران را مکلف می‌کند به استیذان و بالملازمه اینکه نباید نگاه به عورات بکنند.

آیا اینها می‌تواند شامل صبیه بشود یا خیر؟ این وجه تعمیم این است که ممکن است بگوییم این آیه شامل صبیه هم می‌شود و تعمیم می‌دهیم و ممکن است بگوییم تعمیم نمی‌دهیم.

پس وجه اول و ظاهر آیه اختصاص بود و وجه دوم تعمیم است.

وجوهی که برای تعمیمی می‌شود ذکر کرد در هر یک از این دوتا همان وجه متعارف شناخته‌شده است، دو وجه شناخته‌شده‌ای است که در جای دیگر عرض کردیم.

# وجوه تعمیم خطاب آیه به صبیه

برای تعمیم و احتمال دوم این چند وجه را می‌شود ذکر کرد.

## وجه اول

این است که ضمائر مذکر ممکن است کسی بگوید مشترک بین مذکر در مقابل مونس و معنایی که جامع هر دو باشد یعنی در حقیقت این ضمائر مذکر دو وضع دارد، مشترک لفظی است وقتی در مقابل مؤنث قرار بگیرد، معنایش مذکر است اما اگر در مقابل مؤنث قرار نگیرد، مستقلاً و مجرداً از تقابل استفاده بشود و نکته خاص دیگری غیر از تقابل نباشد که این را حمل بر مذکر به معنای اول بکنیم اینها معنای عام دارد، یعنی انسان.

لذا می‌گفتیم هم در ضمائر و هم در خطاباتی مثل الذین آمنوا که آن هم باز ضمیر است در این نوع خطابات مثل یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا و الذین و امثال اینها در جایی که تقابل و نکته خاصی نباشد یعنی الناس، الذین آمنوا یعنی مؤمن. که در فارسی به آن «مؤمنان» می‌گوییم که فرقی بین زن و مرد در آن نیست. در عربی یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مثل مؤمنانی است که در فارسی می‌گوییم و معنای آن عام است.

و اینجا ممکن است بگوییم **﴿یَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ وَ الَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ﴾** یعنی همان معنای عام مشترکی که هر دو زن و مرد و دختر و پسر را می‌گیرد.

## وجه دوم

این بود که (سابق در جاهای دیگر بارها این را گفتیم) گرچه در اینجا معنای خاص مراد باشد الغاء خصوصیت می‌شود از صبی به صبیه، کما اینکه در یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا الغاء خصوصیت می‌شود از مردان نسبت به زنان

بر اساس این الغاء خصوصیت که وجه دوم است تعمیم داده می‌شود، به خصوص مؤید و مؤکد الغاء خصوصیت است آن قاعده اشتراک احکام بین زن و مرد که آن هم فی‌الجمله ممکن است شواهدی بر آن ذکر شود.

بنابراین یا لفظ بالوضع هر دو را می‌گیرد، یا اینکه اگر گفتیم نه، با الغاء خصوصیت و احیاناً آن قاعده اشتراک بین زن و مرد در تکالیف این شمول پیدا می‌کند، هم صبی ممیز را نسبت به زنان می‌گیرد و می‌گوید نباید به عورات دیگران نگاه نکنند هم صبیه را می‌گیرد. این وجه برای تعمیم است وجوهی که شناخته شده و معلوم است، این وجوهی است که می‌شود برای احتمال دوم و تعمیم خطاب به صبیه هم اقامه کرد.

اما نقطه مقابل هم ممکن است کسی بگوید در اینجا این تعمیم را قبول نداریم همان احتمال اول این وجوه را پاسخ بدهد به این شکل که آن وجه اول که ادعای این صیغ وضع عامی دارد غیر از وضع خاص که تقابل زن و مرد است اگر پذیرفته شود در جایی حمل بر آن معنای عام می‌کنیم که لااقل قرینه‌ای مقابل آن نباشد.

آن الغاء خصوصیت هم همین‌طور، الغاء خصوصیت اطمینان می‌خواهد، آدم باید اطمینان پیدا بکند که اینجا فرقی نمی‌کند و در خیلی خطابات همین‌طور است آدم مطمئن است که فرقی نمی‌کند این همه خطابات که با صیغ مذکر آمده است و روشن است که فرقی نمی‌کند بین زن و مرد، اقم الصلوة و کذا و کذا.

اما اینجا ممکن است کسی مدعی فرق باشد از جمله به این دلیل

اگر تکلیف دختر را روی نه سال بگیریم آن وقت ممیز دختر خیلی سن پایینی است، در حالی که ممیز پسر تا پانزده سال می‌آید، این تفاوت ممکن است مانع الغاء خصوصیت بشود.

از آن طرف در این **﴿الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ﴾** مردها را که کمتر این نوع خدمت‌ها را ارائه می‌دهند بخواهد محدود بکند اما بچه‌هایی که کنیز هستند، دختران کنیز، آن این‌قدر محدودیت ندارد، کوچک‌تر هستند. ممکن است نگذارد که الغاء خصوصیت بکنیم یا باید اطمینان پیدا بکنیم که لفظ «کم» و «الذین» استعمال در معنای مشترک شده است یا اینکه الغاء خصوصیت بکنیم.

هر دوی اینها با شواهدی مواجه است که به راحتی نمی‌توان الغاء خصوصیت را تمام بکند و ممکن است بگوییم این مربوط به پسر ممیز است اما دخترهای ممیزی که سن آن‌ها کمتر است و رفت آن‌ها آزادتر است و مخصوصاً کنیز دختر هستند که محدودیت کمتری دارند اینها شاید مانع بشود از الغاء خصوصیت و اطمینان به اینکه خصوصیت ندارند.

در **﴿الَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ﴾** الکلام، الکلام البته نه با آن شدت، چون لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ که دختران آزاده هستند ممکن است کسی بگوید فرق نمی‌کند. این هم در این جهت

ممکن است کسی در اینجا تفصیل بدهد بگوید مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ اختصاص به عبید دارد و شامل کنیزها نمی‌شود، آن برای بالغ‌هاست و در دومی ممکن است بگوییم شامل صبیه هم می‌شود در واقع الغاء خصوصیت می‌کنیم.

مع ذلک کله بعید نیست که در لم یبلغوا الحلم الغاء خصوصیت را قائل بشویم حتی اگر در مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ قائل نشویم به وجهی که گفتیم.

# نکته هفتم

این تعبیر عورات در اینجاست، **﴿ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَکُمْ﴾** دیروز به این تعبیر اشاره‌ای کردیم. همان‌طور که سابق اشاره شد در اینکه اصل معنای عورت چیست و به چه معانی منتقل شده است دو وجه سابق گفته‌ایم؛

## وجه اول

این است که معنای اصلی و پایه عورت همان سوئتان باشد، ما یستقبح ذکره باشد از این معنای خاص به مناسبتی تعمیم داده شده است، برای اینکه ما یستقبح ذکره و النظر الیه و سوئتان ویژگی این یستقبح ذکره و نظر بوده است. از این جهت به معنای عام‌تری منتقل شده است و ویژگی آن این است که حریم شخص است و لذا عورت از معنای اصلی سوئتان به حریم شخص منتقل شده است که کثیراً ما از خاص به عام است به یک مناسبتی و به ابتدا خیلی وقت‌ها مجاز است و در هر دو صورت وضع تعینی پیدا می‌کند و اشتراک لفظی پیدا می‌کند.

## وجه دوم

این است که عورات از عور به معنای خفا و حریم می‌آید، (حال با تفاوتی که این دو دارد) معنای اصلی است و منتقل به معنای خاص شده است که خصوص سوئتان باشد.

از جهاتی شاید این دومی اولی باشد چون اینجا فعل است و فعل و عور و اعتوار است وجود دارد و جامد نیست و در آن ماده معنایی که می‌خواهد صیغ از آن انشقاق پیدا بکند این سازگارتر است با این است که بگوییم معنای خفا و حریم و امثال اینها مشغول بوده است. بعد آرام آرام تعینی پیدا کرده است در علم خاص که عبارت از سوئتان باشد. این تحلیل دیگر لغت‌شناسی است.

این دو نوع تحلیلی که اینجا عرض کردیم یک بحث عامی است در همه لغاتی که اشتراک لفظی در آن‌ها هست و اشتراک لفظی عام و خاص است نه اشتراک لفظی بین متباینات و از این قبیل است که علمی در آنجا وجود دارد و معانی که اشتقاق‌پذیر است در همه آن‌ها این چنین سؤالی و دو وجه در پاسخ آن مطرح است این یک بحث کلی لغت‌شناسی است که در جای خود باید متعرض شد.

بارها در باب لغت و اشتراک لفظی عرض کرده‌ایم که اشتراک لفظی علی اقسامی است، گاهی اشتراک بین معانی متباینات است و گاهی بین معانی اعم و اخص است و بین اعم و اخص هم گاهی اعم و اخص مطلق است و گاهی اعم و اخص من وجه است لذا لااقل این سه قسم در مشترکات لفظی مطرح است؛

۱- اشتراک لفظی بین متباین‌ها

۲- اشتراک لفظی بین اعم و اخص من وجه

۳- اشتراک لفظی بین اعم و اخص مطلق

و بارها گفته‌ایم که احکام اینها متفاوت است و مهم‌ترین حکمی که در آن تفاوت دارند این است که در قسم اول اشتراک به اجمال می‌انجامد، اگر قرینه‌ای پیدا نشد اجمال مطلق پیدا می‌شود اما در قسم دو و سه به اجمال مطلق نمی‌انجامد بلکه قدر متیقنی باقی می‌ماند با تفاوت‌هایی که در قسم دو و سه هست. البته جای کار هم دارد.

لذا هر جا در فقه با مفاهیمی در آیات و روایات مواجه شدید گاهی اشتراک لفظی و حقیقت و مجاز خیلی بیشتر مطرح است اگر با این نوع الفاظ مواجه شدیم یکی از چیزهایی که خیلی باید توجه کنیم و آثار فقهی دارد این است که این اشتراک بین کدام از این اقسام سه‌گانه‌ای که اشاره شد می‌باشد، چون آثار و نتایج لغت‌شناسی و در نتیجه فقهی متفاوت دارد.

یک بحث لغت‌شناسی دیگر آن است که امروز اشاره شد و آن بحثی است که در جای خود باید تأمل بیشتری بشود و آن این است که جایی که اشتراک لفظی بین معانی عام و خاص آمده است یک حالت اقل و اکثری دارد و به نحو من وجه یا مطلق، آنجا چه اشتراک و چه حقیقت و مجاز و یک طرف عَلم است و طرف دیگر عام‌تر است آنجا هم این سؤال مطرح است که تطور لغوی آیا قیدش آن شکل است که از آن علم منتقل می‌شود به آن معنای وصفی و بعد اشتقاق و امثال آن‌ها یا اینکه تطور لغت به عکس است، قاعده کلی اینجا هست یا کل موردٍ بحسبه. در هر مورد باید دقت موردی کرد؟

جایی که اشتقاق می‌آید به ذهن می‌آید اشتقاق معنای وصفی اصل و پایه است ولی یک جاهایی هم به عکس وجود دارد که علم بوده است و از آن فعل ساخته شده است. عرض کردم شاید این احتمال دوم در این بحث دوم اولی باشد.

بنابراین این یک بحث است در جایی که تردید بین معانی و اشتراک بین معانی مردد است اطراف تردید اعلام و معانی وصفی اشتقاق‌پذیر است، کدام اصل است این بحث دارد.

شاید این احتمال دوم که اصل آن معنای وصفی است اولی باشد، لااقل آنجا که قرینه خاصه‌ای نباشد اظهر باشد. البته قطعاً به عکس آن هم وجود دارد.

در اینجا هم همین داستان است، عورات معنای وصفی داشته است و بعد علم شده است یا اینکه علم بوده است و بعد در گذر زمان آن معنای وصفی عام پیدا کرده است؟

بعید نیست که اینجا هم وجه دوم باشد.

اما در عورات البته چه بگوییم اصل معنای عام بوده است و بعد به معنای خاص و علم پیدا کرده است و چه بگوییم اصل علم بوده است و بعد انتقال به معنای وصفی اشتقاق‌پذیر پیدا کرده است در کثرت استعمال به حدی رسیده است شاید اگر بی‌قرینه به کار برود عورات یعنی سوئتان.

معنای اینکه سوئتان به معنای خاص است که مشهور می‌گویند یا اینکه آن معنایی که آقای خویی می‌فرماید که ما بین السرة و الرکبة است یعنی مقصود این است در حال طبیعی.

و اگر می‌رویم به سمت آن معانی دیگر که حریم و خفاء و امثال اینها قرینه می‌خواهد.

در آیه شریفه از این قسم دوم است که اینجا قرینه است که عورات مقصود آن سوئتان نیست بلکه حریمی است که در آن کشف انجام می‌شود و ستر در آن وجود ندارد.

پس اینجا **﴿ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَکُمْ﴾** قرینه واضحه‌ای است که عورت به معنای خاص نیست، مقصود آن حریم و جایگاه خاصی است که احیاناً کشف انجام می‌شود و عریان است، یعنی شأنیت کشف دارد.

همه اینها را گفتیم که تصور نشود که با عورات آن بحث نگاه به عورت را استکشاف بکنیم، ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ یعنی سه موقعیتی است که در آن سه شأنیت کشف وجود دارد.

اگر عورت را بخواهیم از آیه استفاده بکنیم آن یک ملازمه دیگری دارد که بعد بحث خواهیم کرد.

به عبارت دیگر اینجا عورات به اوقات استعمال شده است، امکنه‌ای در اوقات خاص. این ظرف زمانی و مکانی است. این عورات بر آن استعمال شده است.

تناسبش این است که اگر عورت را به معنای سوئت بگیریم چرا به این زمان و مکان عورت گفته شده است؟ به خاطر اینکه در معرض کشف عورات است، به معنای سوئات است.

اگر عورات را به همان معنای احوال خاص و حریم بگیریم، چون معنایش این نیست که همیشه کشف عورت می‌شود، حالاتی است که رابطه‌های غیر کشف عورتی در آن انجام می‌شود باز به این تناسب منتقل شده است به زمان و مکان خاص.

هر کدام از دو معنای عورات بگیریم این قطعاً مجاز است لفظ از معنای علم یا از معنای وصفی خفاء و حریم به زمانی که اینها در آن اتفاق می‌افتد، به علاقه زمان و مکان منتقل می‌شود

پس بحث‌هایی که می‌کردیم راجع به معانی و علم و وصفی بود که دو معناست، حقیقی است یا مجازی، کدام اصل است و کدام فرع است؟

نکته اصلی این است که اینجا غیر از آن‌هاست، این قطعاً مجاز است، **﴿ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَکُمْ﴾** که می‌گوید یعنی سه وقت را می‌گوید عورات است. استعمال عورات در اوقات و امکنه یک استعمال مجازی است.

از کجا به این منتقل شده است؟

یا از عورت به معنای خاص علم، یا از عورت به معنای حریم و خفاء و امثال اینها باشد.

# نکته هشتم

این استیذان در آیه است؛ لِیَسْتَأْذِنْکُمُ استیذان معنای واضحی دارد، یعنی کسب اجازه و مأمور کرده است بچه‌های ممیز و بردگان را که اجازه بگیرید، در این نکته هیچ تردید نیست که اجازه بگیرید سیاق و قرائن حافه روشن می‌کند که مقصود استیذان از کسانی است که در آنجا هستند، برای ورود و نگاه. این در لفظ نیامده است ولی واضح است.

اما سؤالی اینجا مطرح است که الزام یا ترجیح به استیذان، (بنا بر این که این‌جور استفاده بکنیم، روی این بحث است) اینجا خود مفهوم استیذان موضوعیت دارد؟ یا اینکه موضوعیت ندارد و الغاء خصوصیت می‌شود؟

ممکن است کسی بگوید ظاهر لفظ استیذان است و استیذان معنایش این است که اجازه بگیرد. البته اجازه گرفتن متقوم به لفظ نیست، می‌تواند با لفظ بگوید اجازه، می‌تواند صدایی تولید بکند، دستی بزند، علامتی بدهد که مفهوم آن استیذان باشد.

ولی ممکن است کسی بگوید روح مسئله اینجا اطلاع آن‌هاست که او می‌خواهد وارد بشود و اگر این روح مسئله باشد استیذان، حتی استیذان فعلی هم موضوعیت ندارد و همین‌که آن‌ها مطلع باشند کافی است که او می‌آید.

از این جهت است که بعید نیست که اینجا هم غیر الغاء خصوصیت‌هایی که دیروز می‌گفتیم یک الغاء خصوصیت دیگر هم بشود که استیذان ولو آن که از قولی و فعلی اعم بگیریم ولی باز خصوصیتی ندارد. روح مسئله این است که طرف مطلع باشد.

اگر کسی بگوید در اینجا به استیذان عنایتی بوده است که کسب اجازه بکند، می‌خواهد احترام بگذارد، در آن نقطه خاصی منظور است، مثلاً احترام و امثال اینها دیگر الغاء خصوصیت و تنقیح نمی‌شود

اما گر کسی بگوید جهت مدنظر نیست آن که مدنظر است آن است که در وقت خاصی که معد استراحت و خلوت است ورود پیدا نکند که آن‌ها در معرض خجالتی قرار بگیرند. اصل این است که آن‌ها در خجالت قرار نگیرند. او هم رویش باز نشود.

اگر این اصل باشد دیگر فرقی نمی‌کند همین که آن‌ها مطلع هستند، به شکلی می‌فهمند که او می‌آید، دیگر استیذان بر او لازم یا راجح نیست.

# نکته نهم

این است که این استیذانی است که رفع تکلیف می‌شود به اینکه او باید اذن بدهد یا خیر؟ و این لازم نیست.